

ناکامی دولت اخوان المسلمین پس از انقلاب ۲۰۱۱ مصر (رویکردی جامعه‌شناختی)

علیرضا سمیعی اصفهانی^{۱*}

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۲۰

حوریه دهقان^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۱۲

چکیده

فروپاشی نظام قدیم مصر و حکومت سی‌ساله حسنی مبارک، این امید را در دل انقلابیون به وجود آورد که اهداف و شعارهای انقلاب ژانویه ۲۰۱۱، دست‌یافتنی هستند. حرکت به سوی فرایندهای مسالمت‌آمیز انتقال قدرت و برگزاری انتخابات آزاد، از جمله این اهداف بود که با انتخاب محمد مرسی از حزب اسلام‌گرای اخوان المسلمین به مقام ریاست‌جمهوری از سوی مردم، محقق شد؛ با این حال، رئیس‌جمهور منتخب مردم، پس از یک سال با مخالفت بخش عمده‌ای از جامعه، روبه‌رو شد و در این میان، ارتش به عنوان سازمان‌یافته‌ترین نیروی سیاسی موجود، وضعیت پیش‌آمده را موقعیتی مناسب برای بازیابی و تحکیم قدرت از دست‌رفته خود دید و سرانجام با پوشش حمایت مردمی به کودتا دست‌زد؛ حال، این پرسش پیش می‌آید که «دلایل و زمینه‌های جامعه‌شناختی سقوط زود هنگام دولت قانونی اخوان المسلمین و روی کار آمدن دولت نظامیان در مصر چه بود؟»؛ پژوهش حاضر می‌کوشد از منظر جامعه‌شناسی سیاسی و با بهره‌گیری از نظریه جول/اس.می‌گدال (جامعه شبکه‌ای، دولت ضعیف)، ضمن قرارداد دادن دولت در بطن جامعه و در نظر گرفتن رابطه بازتابی و همکنشی دولت و جامعه، سیاست‌ها و عملکرد دولت مرسی و همچنین، دلایل سقوط وی را بررسی کند. روش پژوهش، کیفی از نوع تبیین علیّ و روش اجرای آن نیز، کتابخانه‌ای-اسنادی است.

واژگان کلیدی: انقلاب مصر، ناکامی دولت، دولت ضعیف، راهکار (استراتژی) بقا، سیاست بقا، کودتای نظامیان.

*۱. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج. (نویسنده مسئول: asamiei@yu.ac.ir)

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه یاسوج.

مقدمه

سرنگونی بن علی در تونس، موجب تحریک کنش سیاسی مردم در مصر شد. جامعه مدنی و اپوزیسیون مصر در ۲۵ ژانویه، تظاهراتی را سازماندهی کردند که به گردهمایی غیرمنتظره ۲۰ هزار نفر انجامید. آنچه از تحولات مصر به دنیا مخابره شد، تصویری از یک انقلاب بود که سرنگونی نظام قدیم و سربرآوردن نظام جدید را اعلام می‌کرد. «انقلاب ۲۵ ژانویه، تحت تأثیر عواملی نظیر اقتصاد رو به زوال و شرایط اجتماعی نامساعد، با دخالت و نقش رسانه‌های جمعی و فناوری‌های ارتباطی، به تسهیل بسیج و عضوگیری پرداخت و درنهایت، شورش مردمی روی داد». کارگران، جوانان، فعالان حقوق بشر و وبلاگ‌نویسان، زمینه‌های انقلاب مصر را ایجاد کردند و وجود فقر، گرسنگی و فساد، عامل و مبنای عمده اعتراض بود. مبارک، «سمبل ثابت قدرت، طی سی سال بود که اعتراض‌های مردمی، او را هدف قرار دادند و شعار «ارحل ارحل مبارک»، وجه اشتراک همه معترضان بود» (صبح محمود، ۲۰۱۱). پس از انقلاب، اسلام‌گرایان که در رأس آنها اخوان المسلمین با پیشینه سیاسی طولانی و قدرت سازمانی بیشتر نسبت به سایر احزاب و گروه‌ها قرار داشت، توانستند از ساختار و فضای پراکنده نیروهای اجتماعی خواستار مشارکت، استفاده کنند و با بسیج سازمانی و اجتماعی، موقعیت سیاسی خود را تحکیم بخشند (الفجیری، ۲۰۱۳: ۲). با وجود این، به رغم آنکه روال انتقال قدرت از دولت قدیم به جدید، با همکاری و اقدام نظامیان، میسر شد و دولت قانونی حاصل رأی و انتخاب مردم بر سر کار آمد، دولت جدید به ریاست جمهوری محمد مرسی، دوام و بقای چندانی پیدانکرد و نظامیان، این دولت را از قدرت کنار گذاشتند. برگزاری انتخابات و روی کار آمدن دولت قانونی در مصر، بنابر قاعده باید به آرامش و ثبات سیاسی در مصر منجر می‌شد؛ در حالی که روند تحولات پس از انقلاب در جهت خلاف حرکت کرد و قدرت، بار دیگر در دست نظامیان قرار گرفت؛ به عبارت دیگر، شاهد وضعیتی معکوس از انقلاب به کودتا بودیم؛ بی‌گمان، بخشی از این تغییر و تحولات سریع به سرشت و ماهیت انقلاب و مطالبات متعارض نیروهای درگیر در آن برمی‌گردد؛ زیرا فروریزی ساختار قدیم و ایجاد بنای جدید، مستلزم گذار از دوران اولیه انقلاب است.

در انقلاب‌ها احساس، عواطف و شتاب‌زدگی، بر ادراک، برنامه‌ریزی و تعقل، مقدم‌اند و در این شرایط، سرعت بر تدریج برتری دارد و درنهایت، رسیدن به هدف در این شرایط، هر وسیله‌ای را توجیه می‌کند؛ انقلاب مصر نیز از این قاعده مستثنی نبود؛ اما اشاره صرف به سرشت انقلاب و نیروهای سیاسی - اجتماعی شرکت‌کننده در آن، به تنهایی نمی‌تواند رویدادهای مورد نظر را تبیین کند؛

بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش حاضر، این است که «چرا دوره حکومت اخوان المسلمین به رهبری محمد مرسی در مقام نخستین رئیس‌جمهور منتخب مردم، کوتاه بود و در نهایت، ارتش، آن را با حمایت بخشی عمده از جامعه مصر سرنگون کرد؟»؛ در وهله نخست می‌توان گفت که دولت نوپای اخوان المسلمین با انبوهی از مشکلات، مانند «وجود دستگاه قضایی قدرتمند، ارتش سازمان‌یافته و حرفه‌ای، نیروهای اپوزیسیون به‌ویژه بقایای نیرومند رژیم سابق در دستگاه حکومتی، مشکل اسلام‌یسم اخوانی و سلفی‌ها با هم و این دو با سکولارها، برگزاری رفراندوم قانون اساسی و معضلی به نام «تله قانون اساسی»، وضعیت اقتصادی اسف‌بار و مشکلات مربوط به سیاست خارجی و جامعه جهانی» روبه‌رو بود؛ باین حال، از آنجاکه پژوهش پیش رو، بر این باور است که فهم ماهیت و عملکرد دولت در هر جامعه‌ای به فهم ساختار و ماهیت جامعه‌ای که دولت، تنها بخشی از آن است، بستگی دارد، فرضیه پژوهش با الهام از نظریه می‌گدال، عبارت است از اینکه مقاومت جامعه شبکه‌ای (قدرتمند)^۱ مصر از یک سو و فقدان اراده یا توانایی دولت (ضعیف)^۲ مرسی از سوی دیگر برای محقق‌ساختن مطالبات متعارض این جامعه شبکه‌ای^۳، دلیل اصلی سرنگونی دولت اخوان المسلمین پس از انقلاب ژانویه ۲۰۱۱ بوده است.

بدین ترتیب، در ادامه بحث، ابتدا مبانی نظری و روش پژوهش را توضیح داده، آنگاه با قراردادن رابطه دوجانبه دولت و جامعه در کانون بحث خود، از طریق واکاوی نقش و جایگاه دولت و نیز گروه‌ها و نیروهای سیاسی - اجتماعی مصر در تحولات دو سال گذشته، دلایل و زمینه‌های جامعه‌شناختی شکست دولت مرسی را بررسی خواهیم کرد.

الف - مبانی نظری و روش پژوهش

برای ورود به بحث، ابتدا به مؤلفه‌های اصلی نظریه می‌گدال اشاره خواهیم کرد و سپس در بخش بعدی این نوشتار تلاش می‌کنیم، دلایل ناکامی دولت اخوان را براساس این چارچوب نظری تبیین‌سازیم. جوئل میگدال در کتاب معروف خود با عنوان *جوامع قدرتمند، دولت ضعیف؛ روابط دولت و جامعه و ظرفیت‌های دولت در جهان سوم* (۱۹۸۸)، با تأکید بر دیدگاه «دولت درون جامعه» به سنجش قابلیت‌ها و ناکامی‌های دولت در بستر اجتماعی خود می‌پردازد؛ به اعتقاد او، دولت، بخشی

1 . Strong Society
2 . Weak State
3 . Weblike Society

از محیط منازعه است و در کنش متقابل با سایر بازیگران اجتماعی قرارداد (میگدال، ۱۹۸۸: ۲۴) می‌گدال به تعدد بازیگران اجتماعی و سیاسی اشاره می‌کند و اینکه هیچ تضمینی وجود ندارد که دولت بر سایر گروه‌های اجتماعی تسلط یابد؛ از نظر او، زمینه اجتماعی که دولت در آن فعالیت می‌کند، باید شناخته شود. دولت به نیروهای اجتماعی قدرت می‌دهد، همان‌گونه که نیروهای اجتماعی به دولت قدرت می‌بخشند؛ در واقع، میگدال، رابطه میان دولت و جامعه را تعاملی و دوسویه می‌داند (تی راسل، ۲۰۰۵: ۳)؛ بنابراین، برخلاف دیدگاه‌های دولت‌محور که نقش و سهمی بسیار برای دولت در فرایند تحولات کشورهای جهان سوم و در حال گذار قائل‌اند، دولت را تنها بازیگر اصلی میدان سیاست نمی‌داند؛ به عبارت دیگر، میگدال به پراکندگی، تفرق و چندپارگی قدرت در جوامع شبکه‌ای اعتقاد دارد و قدرت دولت را لویاتان‌گونه و حداکثری تلقی نمی‌کند.

۱- مؤلفه‌های اصلی نظریه میگدال

۱-۱- دولت قوی، دولت ضعیف

از نظر میگدال، «دولت‌های قوی»، دولت‌هایی هستند که به میزان زیادی از توانایی‌های لازم (توانایی نفوذ، توانایی تنظیم روابط اجتماعی، توانایی استخراج منابع و توانایی توزیع یا اختصاص منابع) برای تحول اجتماعی از طریق طراحی، سیاست‌گذاری و اجرای برنامه‌ها بهره‌مندند و دولت‌های ضعیف، دولت‌هایی هستند که در انتهای طیف دارندگان این توانایی‌ها قرار می‌گیرند؛ آنها به این دلیل ضعیف‌اند که پاره‌های پراکنده جامعه، همچنان قوی مانده‌اند و توانسته‌اند در سطوح مختلف (به‌خصوص ملی) با اقدام‌های دولت مخالفت کنند (میگدال، ۱۹۸۸: ۲۰). دولت قوی، درجه‌ای بالا از کنترل اجتماعی، راهکار بقای واحد، مشارکت و مشروعیت را داراست. به اعتقاد میگدال، بی‌سازمانی سیاسی در این‌گونه جوامع، ناشی از ضعف دولت و نهادهای اقتدارگرا و همچنین، نتیجه رقابت افراد و گروه‌های مختلف بر سر تسلط انحصاری بر منابع قدرت سیاسی است؛ به نظر او، پایان دادن به این منازعات و برقراری نظم و ثبات سیاسی در این‌گونه جوامع، نه از طریق توافق و اجماع گروه‌ها یا حول محور نهاد و ضوابط عمومی، بلکه از طریق یک گروه (و اغلب، یک فرد) بر عرصه سیاست (و سرکوب دیگر مدعیان)، میسر است (دلوری، ۱۳۸۷: ۴۵).

۲-۱- جامعه شبکه‌ای

جامعه در نظر میگدال، ترکیبی از سازمان‌های اجتماعی قلمداد می‌شود که هر یک، به‌طور مستقل

از قدرت و آزادی عملی بالا برای کنترل اجتماعی بهره‌مندند؛ بر این اساس، ازسویی، کنترل اجتماعی در جامعه به‌طور نامتجانس از طرف گروه‌های مختلف اجرامی شود و ازسوی دیگر امکان دارد که قدرت کنترل اجتماعی، میان گروه‌های مختلف تقسیم‌شده باشد. از نظر میگدال، دولت‌های جهان سوم برای تغییر و اصلاحات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با «مقاومت» از جانب نیروهای اجتماعی خارج از دولت، روبه‌رو هستند؛ میگدال، عبارت «جامعه شبکه‌ای» را برای توضیح این وضعیت به‌کار می‌برد و می‌نویسد: «ظرفیت یا ناتوانی دولتی‌ها به‌ویژه توانایی آنها برای اجرای سیاست‌های اجتماعی و همچنین بسیج اجتماعی به ساختار جامعه، مربوط می‌شود. ناکارآمدی رهبران دولتی که با موانعی نفوذناپذیر برای اعمال سلطه دولت، مواجه می‌شوند، ناشی از ماهیت جامعه‌ای قدرتمند است که رودرروی آنها قرار دارد؛ به‌عبارتی دیگر، ناشی از مقاومتی است که الیگارشی‌ها و نخبگان محلی مانند رؤسای سازمان‌ها، زمین‌داران، کارفرمایان، رؤسای قبایل، دهقانان ثروتمند، زعیم، افندی، کودیلو، آقا، کولاک و... (یا به‌اختصار، مردان قدرتمند) از طریق سازمان‌های اجتماعی‌شان اعمال می‌کنند؛ به‌طور کلی، در جامعه شبکه‌ای، سرجمع اقتدار ممکن است، بالا باشد ولی اعمال آن چندپاره، متفرق و پراکنده است (سمیعی اصفهانی، ۱۳۸۷: ۱۱۹).

۱-۳- راهکار (استراتژی) بقا^۱

به گفته می‌گدال، راهکار بقا، شامل نظام معانی، پیکربندی نمادین (اسطوره‌ها و ایدئولوژی) و همچنین پادشاه‌ها و مجازات‌هایی است که ازسوی سازمان‌های مختلف اجتماعی، به‌منظور اعمال کنترل و تعیین قواعد رفتار مردم ارائه می‌شود. راهکار بقا مبنایی برای بقای شخصی، راهی به سمت تحرک اجتماعی عمودی یا پیشرفت فردی و همچنین، پیونددهنده هویت فردی با هویت گروهی و عمل جمعی است. مردم، دانسته یا ندانسته، راهکارهایی برای بقای خود دارند؛ این راهکارها با اهداف مورد نظر آنها نظیر کسب ثروت مادی، پناهگاه، حمایت فیزیکی، احترام، عشق، رستگاری ... و ابزارهایی برای رسیدن به آن اهداف (فرصت عمل)، مرتبط دانسته می‌شوند؛ با این راهکارها مردم به‌دنبال معنابخشیدن به زندگی هستند؛ این اصول و نظام معنابخشی چه در قالب اعتقادهای مذهبی، باورهای ملی‌گرایانه، سکولار و...، با وجوه مادی‌تر راهکارهای بقا گره خورده‌اند. (میگدال، ۱۹۸۸: ۲۴).

به گفته میگدال، در جوامع شبکه‌ای، سازمان‌های اجتماعی بر سر قواعد بازی با یکدیگر اختلاف دارند

1. survival strategy

و شکاف‌های عمده اساسی درباره نحوه سازماندهی جامعه و ارزش‌های اجتماعی و سیاسی وجوددارند که مردم برای بقای خویش به گروه‌های مختلف، متوسل می‌شوند.

۱-۴- کنترل اجتماعی^۱

از نظر می‌گدال، جوامع، ساختاری ایستا ندارند بلکه دائم، درحال تحول هستند که حاصل مبارزه مداوم برای به دست آوردن «کنترل اجتماعی» است؛ در واقع، کنترل رفتار روزمره مردم و تأمین ارزش‌ها و هنجارهای مشترک و اجماع بر سر آن، از دیگر وظایف دولت است؛ در کشورهای جهان سوم، دولت برای کنترل این ارزش‌ها و هنجارها و اشاعه آنها در سطح جامعه، ناگزیر است با گروه‌های قدرتمند و متنفذ در سطح جامعه رقابت کند و در واقع، دولت، توان و انرژی زیادی را برای کنترل اجتماعی به کار می‌گیرد که به ضعف و ناتوانی دولت در سایر زمینه‌ها منجر می‌شود. «مطابق با دیدگاه می‌گدال، سه سطح کنترل اجتماعی وجوددارند: ۱- اطاعت: مردم چگونه خواسته‌های دولت را تأمین می‌کنند؛ ۲- مشارکت: نحوه سازماندهی مردم در نهادهای مشارکتی و ۳- مشروعیت: پذیرش نظام نمادین (سمبلیک) و طرح‌های دولت (پذیرش حق حکومت کردن دولت) (تی راسل، ۲۰۰۵: ۱۷۷)؛ بنابراین، «سطوح بالای کنترل اجتماعی، توانایی و ظرفیت‌های دولت را در زمینه‌های مختلف از جمله مقابله با تهاجم‌های خارجی، استخراج منابع، بسیج و سازماندهی مردم به منظور انجام تحول اجتماعی ارتقामी بخشند» (سمیعی اصفهانی، ۱۳۸۷: ۱۲۰).

۱-۵- سیاست بقا^۲

اما در نهایت، تبعات و تأثیرهای جامعه‌ای پراکنده، پرشکاف و فاقد سازوکارهای بازی سیاسی توافقی، بر رفتار سیاسی دولت چه خواهد بود؟ سیاست بقا یا سازش و مصالحه نخبگان سیاسی و شکل‌گیری رویکرد اقتدارگرایانه دولت نسبت به نیروهای اجتماعی. در چنین جوامعی رهبران دولتی با معضلی پیچیده، روبه‌رو هستند؛ آنها مجبورند برای بسیج سیاسی و امنیت در برابر مخاطرات ناشی از بی‌ثباتی سیاسی و همچنین بقای خود، به ایجاد نهادهای کارآمد دست‌بزنند که نتیجه آن، شکل‌گیری مراکز قدرت بالقوه‌ای است که از کنترل آنها خارج است. ساختار جامعه شبکه‌ای، زمینه‌ساز الگوهای بسیار است؛ از جمله تغییر و اصلاح اولویت‌های دولت (سیاست بقا به جای تحول اجتماعی)، شکل و

1 . Social control
2 . Survival politics

شیوه سیاست‌های دولت (جابه‌جایی‌های سریع و گسترده مقام‌ها و حقه‌های کثیف)، ساختار سازمانی دولت (وجود نهادهای زاید و ناکارآمد)، مشکلات در اجرای سیاست‌ها، حیف و میل کردن منابع مالی، اعمال نفوذ بر مجریان سیاست‌ها و درنهایت، تصرف حوزه‌هایی از اقتدار دولت (سمعی اصفهانی، ۱۳۸۷: ۱۲). از آنجاکه در جوامع شبکه‌ای، اجماع و اشتراکی روی اهداف والای سیاسی وجود ندارد و بازی حاصل جمع صفر است، سیاست بقا همواره گزینه‌ای عملی به‌شمار می‌آید؛ بدین ترتیب، گروه‌های اجتماعی و تخبگان سیاسی تلاش می‌کنند، به هر طریق ممکن، قدرت و موقعیت خود را حفظ کنند و سیاست‌هایی متفاوت را ضد رقبای خویش به‌کار گیرند.

در ادامه تلاش می‌کنیم با تکیه بر این الگوی نظری، به توصیف و تبیین مناسبات دولت اخوان المسلمین با نیروهای اجتماعی مصر پس از انقلاب ژانویه ۲۰۱۱ پردازیم.

ب- جامعه قدرتمند (شبکه‌ای) و دولت ضعیف اخوان المسلمین

پیش از ورود به بحث اصلی، نگاهی اجمالی به پیشینه تاریخی و فرهنگی جامعه مصر، به‌منظور فهم بهتر رویکرد نظری پژوهش حاضر، ضروری است.

از لحاظ تاریخی، مصر، تاریخی پرفرازونشیب را پشت‌سر گذاشته و این گذشته متنوع تاریخی، در بقای برخی از شکاف‌های اجتماعی و سیاسی، مؤثر بوده است. «تاریخ کشور باستانی مصر، از چهار هزار سال پیش آغاز می‌شود» (نجاتی، ۱۳۶۶: ۱). مصر با قدمت تاریخی از دوران فراعنه تاکنون، تجربیاتی متفاوت را پشت‌سر گذاشته است که آثار مسائل تاریخی و گذشته مصر بر تاریخ امروز این کشور، همچنان ادامه دارند. «مصر در سال ۵۲۴ ق.م. به دست ایرانیان سقوط کرد که به‌مدت ده سال، بخشی از شاهنشاهی ایران بود اما فتح مصر در سال ۱۹ ه.ق. در زمان عمر، خلیفه دوم مسلمانان، تغییرهایی عمده و اساسی را در زبان، تاریخ و فرهنگ پدید آورد؛ برای نمونه، مصر با پذیرش زبان عربی، در زمره کشورهای عرب قرار گرفت (نجاتی، ۱۳۶۶: ۳).

با ورود اسلام به مصر و با گذر زمان، بیش از ۹۰ درصد جمعیت آن، مسلمان سنی شدند. علاوه بر سنی‌ها در مصر، اقلیت شیعه نیز وجود دارد؛ همین‌طور، گروه‌های مسیحی که به نام «قبطی‌ها» در مصر مشهورند. «نژاد مردم این کشور، اغلب، قبطی و سامی بوده، ۹۲ درصد جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند. زبان رسمی، عربی و واحد پول این کشور، لیره مصری است» (فولادی، ۱۳۷۳: ۶۴). شکاف میان شیعه و سنی و درگیری‌های ناشی از آن، در چهره امروز مصر هویدا است. شیعیان به‌عنوان اقلیت در مصر با تشکیل جمعیت‌ها و نهادهایی سعی دارند که هویت و جایگاه شیعی خود را

حفظ کنند و سازمان‌های شیعی مانند «مجمع تقریب مذاهب اسلام» (۱۹۴۶)، «جمعیت آل‌البیت» (۱۹۷۲)، «شورای عالی پشتیبانی از اهل بیت (ع)» به اقدام‌های فرهنگی، اجتماعی و مذهبی می‌پردازند. به هر تقدیر، شیعیان در حاکمیت سیاسی مصر نقشی ندارند. در دوران مبارک به دلیل تیرگی روابط سیاسی میان دو کشور ایران و مصر، افراد متشیع، تحت تعقیب قرار می‌گرفتند و شکنجه و زندانی می‌شدند (جودکی، ۱۳۹۰).

گروه‌های میانه‌رو و معتدل، با شیعیان، به‌طور آشکاری خصومت ندارند؛ گروه‌های تندرو سنی که به نام سلفی‌ها شناخته می‌شوند، مشکلاتی عدیده با شیعیان دارند که به ناآرامی‌ها و تنش‌هایی منجر می‌شوند. برداشت مسلمانان از دین و نحوه و میزان دخالت آن در زندگی سیاسی، واحد و یکپارچه نیست و به چندپارگی‌های اجتماعی و سیاسی بیشتری در جامعه مصر می‌انجامد. در میان جریان‌های اسلام‌گرا احزاب و گروه‌های سیاسی متعددی وجود داشته‌اند که با نوعی دسته‌بندی شامل «نیروهای سلفی، نیروهای جهادی و تکفیری و نیروهای میانه و غیررادیکال» جداپذیر بودند (صالحی، ۱۳۹۱: ۱۳۷)؛ بنابراین، طیفی از گروه‌های گوناگون معتقد به اسلام سیاسی و حضور آن در همه عرصه‌های زندگی تا حضور حداقلی دین در زندگی اجتماعی و سیاسی وجود دارد. احزاب چپ و لیبرال در مصر، مانند حزب دموکراتیک اجتماعی مصر، حزب مصریان آزاد، اتحاد سوسیالیست‌های مردمی و حزب قانون اساسی، به‌طور عمده بر آزادی‌های مدنی و حقوق شهروندی تکیه دارند و مانند زمان مبارک معتقدند که نقش و جایگاه دین، به حوزه خصوصی افراد، محدود است.

۱- بازیگران جامعه شبکه‌ای مصر

جامعه مصر، شبکه‌ای از سازمان‌های اجتماعی مختلف است که نفوذ و تأثیر دولت بر سطوح مختلف جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. «سنت‌گرایی در برابر نوگرایی، اسلام‌گرایی در برابر عرفی‌گرایی، بومی‌گرایی در برابر بین‌المللی‌گرایی، ملی‌گرایی در برابر عرب‌گرایی و دموکراسی‌خواهی، دوگانه‌هایی هستند که تاکنون در نشان‌دادن تفاوت‌ها و تمایزهای جریان‌های سیاسی و فکری جهان عرب، نقشی برجسته داشته‌اند» (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۵۴). یکی از مهم‌ترین شکاف‌های اجتماعی جامعه مصر، شکاف مذهبی و ایدئولوژیکی است که در میان گروه‌های سیاسی این کشور نیز بازتاب یافته‌است. با توجه به آنکه مذهب و اسلام، در مصر، دارای سابقه‌ای طولانی است، بنابراین، نگرش گروه‌های سیاسی، نسبت به نقش و حدود اختیارات مذهب در عرصه سیاسی و اجتماعی، حائز اهمیت است. اگرچه همه نیروهای مدنی در پی جدایی دین از سیاست یا حذف شریعت به‌عنوان منبع اصلی

مشروعیت در قانون اساسی نیستند، فهم و درک آنها از نقش شریعت در دولت، آشکارا با درک اسلام‌گرایان، متفاوت است. اغلب و بیشتر نیروهای مدنی چپ و لیبرال، به این امر رضایت دارند که کاربرد شریعت، مانند زمان مبارک، در سطح حداقلی باشد؛ عده‌ای اصول شریعت (مانند ارزش‌های اخلاقی) را همسو با عدالت اجتماعی و حقوق بشر بین‌المللی می‌دانند؛ تنها تعدادی محدود از سیاست‌مداران در جستجوی دولت سکولار هستند که این طرح در میان مردم مصر از محبوبیتی اندک، بهره‌مند است (معتز الفجیری، ۲۰۱۳: ۳).

از مهم‌ترین بازیگران جامعه شبکه‌ای مصر، نهاد مذهبی «الازهر» است. دانشگاه الازهر، قطب نظریه‌سازی و پرورش اندیشمندان جهان عرب و اسلام است. رهبری فکری جهان عربی-اسلامی در الازهر قرار دارد. جریان‌های فکری و اندیشه‌ای در مصر، بر کل جهان عرب و اسلام تأثیرگذارند؛ در واقع، الازهر، مهم‌ترین مرکز آموزش دینی در جهان اسلام است. تأثیر نهاد الازهر بر عرصه سیاسی مصر، بسیار گسترده است به‌طور نمونه اگر الازهر به تقریب مذاهب گرایش داشته‌باشد و روی اشتراک‌ها تأکید کند، بسیاری از اختلاف‌ها و درگیری‌ها فروکش خواهند کرد؛ از سوی دیگر، زمانی که در الازهر، غلبه با نیروهای سلفی باشد، نزاع و دشمنی میان گروه‌های مختلف اسلامی شدت می‌یابد؛ نوع فتوای این نهاد، بسیار اهمیت دارد مانند *یوسف القرضاوی*، مفتی اعظم الازهر که به صدور فتوای تند و سختگیرانه ضد سایر گروه‌های اسلامی، مشهور است. علمای الازهر به محافظه‌کاری و تبعیت از دولت شه‌ره‌اند؛ این علما در انقلاب مردم مصر ضد حسنی مبارک، نقش فعال نداشتند؛ سیاست نوسازی جمال عبدالناصر در سال ۱۹۶۱، از سویی این علما و خطبا را حقوق‌بگیر دولت کرد و همین‌طور، انحصار مذهبی را در اختیار الازهر قرارداد؛ بنابراین، تلاش دولت در به‌کنترل‌درآوردن این نهاد مذهبی و فکری، گامی مهم برای سلطه بر افکار و آراء اهل سنت محسوب می‌شود؛ «به همین دلیل در تحولات اخیر مصر، الازهر همواره در کنار حکومت قرار گرفته‌است؛ با این حال، پس از انقلاب مصر، چون رقیب الازهر، یعنی اخوان المسلمین، حاکم شدند، آنان در مقابل اخوان موضع گرفتند. در کودتای اخیر نظامیان ضد مرسسی، الازهر در کنار کودتاگران قرار گرفت. شیخ الازهر در زمان ریاست مرسسی احساس می‌کرد که قدرت و حاکمیت الازهر، شکننده شده‌است؛ در این حال، اخوانی‌ها هم تلاش می‌کردند تا الازهر را به زیر قدرت خویش بکشانند (جودکی، ۱۳۹۲).

ارتش و نظامیان نیز از دیگر بازیگران مهم و تأثیرگذار جامعه شبکه‌ای مصر به‌شمار می‌روند. از هنگامی که حکومت سنتی ملک فاروق (آخرین پادشاه مصر) در سال ۱۹۵۶ با کودتای نظامی جمال عبدالناصر پایان یافت، نظامیان، روزبه‌روز قدرتمندتر شدند و در عرصه سیاسی، اهمیت و اعتباری بالا

یافتند. ریاست جمهوری ژنرال محمد نجیب، سرهنگ جمال عبدالناصر، انور سادات و حسنی مبارک، حکومت شصت‌ساله نظامیان را بر مصر نشان می‌دهد. درحقیقت، ارتش مصر برخلاف ارتش‌های جهان، یک حزب فراگیر سیاسی و نظامی است که رئیس‌جمهور را با استفاده از اهرم‌های احزاب سیاسی موجود در مصر به قدرت می‌رساند و توافق و همراهی نظامیان در اجرای سیاست‌های مدنظر دولت، لازم و ضروری است. «مصر، دارای بزرگ‌ترین ارتش در قاره آفریقا و در جهان عرب است و از لحاظ تعداد نیروهای ارتشی، مقام دهم را در میان کشورهای جهان داراست. ارتش، مالک کارخانجات و شرکت‌هایی متعدد است که به تولید انواع محصول‌های مصرفی، اعم از مواد غذایی، کالاهای ساختمانی مانند سیمان، خودرو، دارو و مصنوعات دیگر می‌پردازند؛ ارتش، همچنین بزرگ‌ترین مالک زمین در بخش عمومی کشور است. در مجموع، افسران ارتش از حقوق‌های بالاتر، مسکن بهتر و بهداشت مناسب‌تر بهره‌مندند. بودجه دفاعی مصر در سال ۲۰۱۰، از سایر همسایگان آفریقایی آن کشور بیشتر بوده ولی رقم آن از دو همسایه خاورمیانه‌ای آن، یعنی عربستان سعودی و اسرائیل، کمتر است» (ثقفی عامری، ۱۳۹۰).

ارتش مصر، نقشی عمده در تحولات سیاسی و اجتماعی مصر دارد؛ به عبارت دیگر، نهاد و سازمان ارتش از ارگان‌ها و سازمان‌هایی است که توان ایستادگی و مقاومت در برابر دولت را دارد. ارتش مصر علاوه بر پیگیری منافع مادی و اقتصادی خویش، سهمی مشخص از تولید ناخالص ملی را به خود اختصاص داده و به دلیل سابقه جنگ با اسرائیل، دارای وجهه و اعتبار عمومی نیز هست. ارتش، ساختار قوی و نهادینه دارد. حمایت یا عدم حمایت ارتش در دوام و بقای یک دولت، بسیار اهمیت دارد؛ «درواقع، ارتش مصر که سابقه دفاع از میهن را در دو جنگ ضد اسرائیل در کارنامه داشت، از خوشنام‌ترین بازیگران عرصه سیاسی مصر به‌شمار می‌رفت و در جریان انقلاب مصر، تا حد زیادی اسیر وجهه خود شد و امکان سرکوب مردم را نیافت؛ از سوی دیگر، ارتش مصر بر مبنای قرارداد کمپ دیوید، سالانه کمکی قابل‌توجه به‌طور مستقل از ایالات متحده دریافت می‌کند که بر اساس آن می‌تواند از نوعی استقلال نسبی، بهره‌مند شود» (پورسعید، ۱۳۹۰: ۱۷۴).

الیگارشی زمین‌دار (افندی) و خانواده‌های ثروتمند قدیمی هم که با نخبگان سیاسی و نظامی، مناسبات اقتصادی نیرومندی دارند، نیز از دیگر عناصر جامعه شبکه‌ای مصر به‌شمار می‌روند. اگرچه جمال عبدالناصر در دهه ۱۹۶۰ تلاش کرد در راستای سیاست‌های سوسیالیستی خود، قدرت این طبقه را به نفع طبقه متوسط درهم‌کوبد، سطحی‌بودن و توده‌ای‌بودن اصلاحات وی در نهایت، نتوانست موقعیت مستحکم این طبقه را با تهدیدی جدی مواجه‌سازد. از سال ۱۹۷۰، اقتصاد مصر با هدایت

بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و USAID به سوی اصلاح اقتصادی نئولیبرال حرکت کرد که این اصلاحات با هدایت آمریکا به نفع نخبگان مصری بوده‌اند (صبح‌المحمودی، ۲۰۱۱: ۳)؛ بنابراین، در دوره سادات نیز، سیاست اقتصادی درهای باز، باعث مرفه‌تر شدن خانواده‌های ثروتمند و عمیق‌تر شدن روابط استثمارگونه طبقاتی شد. «در دوره یازده‌ساله زمامداری سادات، شکاف توزیع درآمد، بسیار فاحش بود که این معضلات در دوره مبارک نیز ادامه یافتند» (صالحی، ۱۳۹۱: ۱۴۱). درحقیقت، سیاست نوسازی اقتصادی انور سادات یا همان سیاست «انفتاح»، تأثیری عمده و اساسی بر شکاف‌های اجتماعی گذاشت. «سیاست انفتاح، طبقه متوسط را به دو قطب اقتصادی تبدیل کرد: ۱- طبقه متوسط ثروتمند و مرفه که از اصلاحات منتفع شدند و ۲- طبقه متوسط رو به افول که بیشتر، دانشجویان را دربرمی‌گرفت. طبقه متوسط مرفه از میان نخبگان نظامی حاکم و خانواده‌های ثروتمند قدیمی و جدید شکل گرفت که خود را شریک تمام‌عیار حکومت می‌دیدند؛ در رأس این طبقه، خانواده و اطرافیان مبارک قرار داشتند که آزادسازی اقتصادی، سودی هنگفت را نصیب آنها کرد» (احمدیان، ۱۳۹۰: ۲۰۱)؛ «این اصلاحات درعین‌حالی که فرصت‌هایی را برای برخی از افراد بومی ایجاد کرده، خود، باعث ایجاد شکاف‌های طبقاتی نیز شده است. به‌نحوی که طبقات بالای جامعه از سیاست آزادسازی، بسیار بهره‌برده‌اند و مردم فقیر جامعه، کمترین بهره را برده‌اند» (حاجی‌ناصری، ۱۳۹۱: ۲۲۲). تلاش‌های مربوط به آزادسازی اقتصادی که به‌طور صرف با هدف انتقال مسئولیت‌هایی نظیر ایجاد رفاه به بخش خصوصی به‌اجرا درآمد، الگویی جدید از حامی‌پروری را از طریق حمایت از پیروان گزینش‌شده در جریان فرایندهای مناقصه و طرح‌های خصوصی‌سازی و همچنین از طریق بهره‌مندساختن متحدان نظامی این گروه اقتصادی (بخش خصوصی) و همراه‌ساختن آنها از طریق اعطای دسترسی به مشاغل مهم تجاری و سرمایه‌های مهم، ایجادکرد (حیدریان، ۲۰۱۱)؛ این‌الگو، نظامی از «سرمایه‌داری رفاقتی»^۱ را بنانهاد که از رشد اقتصادی درون‌زای کشور جلوگیری کرد و از این طریق، هیچ سودی عاید مردم نشد. در این نظام، گروه‌های انحصارطلب کوچکی، موفق شدند با کمک صنایعی نظیر تورسیم، دارایی‌های واقعی و مالی را از طریق پیوندها و رابطه‌های خود با رژیم خودکامه مصر (مبارک) به‌دست‌آورند (لینچ، ۲۰۱۲). نویسندگان عربی (یاسین، ۲۰۱۱؛ دلناجاوی، ۲۰۱۱ و امین، ۲۰۱۲) بر این نکته نیز مهرتأیید گذاشتند که رابطه‌بازی (طرف‌داری و حمایت از این افراد) و انحصارطلبی آنها از جمله عوامل کلیدی در ایجاد نارضایتی فزاینده شهروندان این کشورها بوده است.

1 . Crony Capitalism

رژیم مبارک، حاصل تباری سیاسیون و بازرگانان بود. به قدرت رسیدن افراد تجارت‌پیشه قدرتمند از حزب دموکراتیک ملی و نیز از مجمع خلق مصر به ایجاد امواج سهمگین خشم و انزجار عمومی منجر شد؛ در نتیجه، این افراد (تجار)، ضمن مالکیت کالاها، قدرت و اقتدار تصمیم‌سازی را نیز به دست آوردند؛ نمونه آن، احمد عزیزی است که توانسته بود مالکیت انحصاری صنعت فولاد مصر را از طریق در دست گرفتن بیش از ۶۰ درصد سهام بازار آن به دست آورد. اعضای حزب دموکرات ملی مصر به شکل ساختاری، از قدرت خود برای دستیابی به ثروت و امتیازهای عمومی سوء استفاده کردند و نیز از طریق تسهیل فساد و سوء استفاده از منابع عمومی دولتی به این کار نیز دامن زدند. از اساس، دستورالعمل‌ها، ایجاد درآمدهای رانتی و ارباب همه، باعث دسترسی محدود به فعالیت‌های تولیدی شده، به اندوخته شدن پاداش‌های کلان برای عده‌ای محدود از افراد به قیمت عقب‌نگه‌داشتن و محرومیت کل کشور منجر شدند (تایمز، ۲۴ آوریل ۲۰۱۱).

بدین ترتیب، روشن است که هریک از بخش‌های جامعه از طریق شبکه‌های نیرومند و ریشه‌دار خود برای حفظ حوزه کنترل اجتماعی و تحکیم موقعیت سنتی خویش در برابر اقدام‌ها و سیاست‌های دولت انقلابی مرسی مقاومت می‌کردند و دولت نیز توان و اراده مقابله با آنها را نداشت.

۲- راهکار بقای دولت اخوان المسلمین

چنان‌که در بحث نظری اشاره کردیم، دولت قوی و توانمند، دولتی است که در رقابت با سازمان‌های سنتی و نیرومند جامعه شبکه‌ای بتواند راهکار بقایی کارآمد و قابل قبول را برای اعمال کنترل و تعیین قواعد رفتار مردم ارائه دهد. به گفته می‌گالد، راهکار بقا شامل نظام معانی، پیکربندی نمادین (اسطوره‌ها و ایدئولوژی) و همچنین پاداش‌ها و مجازات‌هایی است که از سوی سازمان‌های مختلف اجتماعی از جمله دولت به منظور اعمال کنترل و تعیین قواعد رفتار مردم ارائه می‌شوند. راهکار بقا مبنایی برای بقای شخصی، راهی به سمت تحرک اجتماعی عمودی یا پیشرفت فردی و همچنین پیونددهنده هویت فردی با هویت گروهی و عمل جمعی است؛ با این راهکارها مردم به دنبال معنا بخشیدن به زندگی خود هستند؛ در ادامه به بررسی این موضوع می‌پردازیم که «آیا محمد مرسی توانست راهکار بقای مادی و معنوی شایسته‌ای برای جامعه مصر پس از انقلاب عرضه کند یا خیر؟»

انقلاب ۲۰۱۱ مصر، نماد فروپاشی ساخت قدیم قدرت (نظام استبدادی مبارک) و آغاز تکوین ساخت دولت ملی - مردمی بود؛ با وقوع این انقلاب، در واقع، نظام دانایی و صورت‌بندی معرفتی قدیم (راهکارهای بقای سنتی) و همچنین، الگوهای کنترل اجتماعی مرسوم با چالش اساسی، روبه‌رو شدند؛

در چنین وضعیتی، دولت جدید اخوان المسلمین در کشمکش با سایر بازیگران جامعه، شبکه‌های راهبردی مؤثری را می‌بایست برای برقراری نظم و کنترل اجتماعی به‌اجرا درمی‌آورد. اکنون پس از گذشت نزدیک به دو سال از به‌قدرت‌رسیدن دولت اخوان المسلمین، به‌خوبی می‌توان دریافت که دولت مرسى، دولتی ضعیف در برابر جامعه‌ای نیرومند با ویژگی پراکندگی اعمال کنترل اجتماعی بود؛ دلایل این امر، چندگانه‌اند که در زیر به آنها می‌پردازیم:

نخست و مهم‌تر از همه اینکه شکست زودهنگام محمد مرسى، رئیس‌جمهور سابق مصر، نه‌تنها از اشتباه‌های فردی او و اختلاف میان دسته‌های مختلف جامعه مصر، بلکه از مسائل درون‌سازمانی مانند هرج‌ومرج ایدئولوژیک موجود در اخوان المسلمین سرچشمه می‌گیرد. به‌نظر می‌رسد که تشتت و بهم‌ریختگی ساختاری، به اخوان اجازه‌نداد تا پیش از ورود به عرصه قدرت سیاسی، راهکار بقایی جامع و منسجم را تهیه‌کند و همین مسئله، کارآمدی اخوان و نماینده‌اش در قدرت را در سطوح مختلف اجتماعی و سیاسی با مشکل مواجه ساخت و عملکرد او را در بسیاری از موارد با ابهام و دوگانگی رفتاری روبه‌رو کرد. سرعت تحولات انقلاب، سازمان را غافلگیر کرد. الگوی نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اخوانی‌ها در مصر آنچنان کلی و مبهم است که انتظار امکان ایجاد توسعه برای مصر به وسیله این الگو، امری دور از ذهن است؛ برای نمونه، سازمان اخوان المسلمین درخصوص نقش اسلام در حوزه سیاست، دیدگاهی ویژه داشت؛ اما دیدگاه‌های این گروه همگن و یکدست نبود و همین امر، اتخاذ راهکار بقای مناسب از سوی دولت محمد مرسى را با مشکلاتی مواجه می‌کرد. دیدگاه اخوان المسلمین درخصوص نقش اسلام و دموکراسی، پیش و پس از به‌قدرت‌رسیدن، متفاوت بود. «اخوان المسلمین، بارها دموکراسی را برپایه اسلام، توجیه و تأکید کرده‌اند که امت، سرچشمه اقتدار سیاسی است» و همین‌طور «اخوان المسلمین اعلام کردند که برای رسیدن به مقام‌های سیاسی تمایلی ندارند و تنها خواستار برآورده‌شدن حقوق دموکراتیک ملت‌اند. *اسامه‌العربى‌ان* از رهبران اخوان المسلمین در مصاحبه‌ای با *روزنامه نیویورک تایمز* (۹ فوریه ۲۰۱۱) اعلام کرد: «بر آن نیستیم که در روند گذار سیاسی مصر، نقش مسلط داشته باشیم. در انتخابات ریاست‌جمهوری که قرار است در سپتامبر برگزار شود، نامزدی معرفی نخواهیم کرد»؛ در موضع‌گیری دیگری، *کمال‌الحبائوى* از رهبران برجسته اخوان نیز بیان کرد: اگر شهروندان دولت اسلامی بخواهند که امیدواریم چنین شود، این خواست ملت است؛ اگر گونه‌ای دیگر از دولت را برگزینند، نمی‌توان چیزی به آنها تحمیل کرد. اراده شهروندان، نوع حکومت آینده مصر را تعیین خواهد کرد؛ این سخنان و موضع‌گیری‌ها پیش از رسیدن

به قدرت با آنچه انحصارگرایی و اخوانیزه‌شدن سیاست توسط مرسی و حامیان او خوانده می‌شود، به‌طور چشمگیری تفاوت داشت؛ بنابراین، مرسی نتوانست خود را به‌عنوان رئیس‌جمهور همه مردم مصر معرفی کند و پایگاه اجتماعی او محدود شد.

علاوه بر عدم آمادگی اخوان برای دوره جدید، تضادهای ساختاری و شکاف‌های مشهود در ساختار جماعت اخوان المسلمین که آن را به سه بخش «جوانان اخوانی، اصلاح‌طلبان به نمایندگی عبدالمنعم ابوالفتوح و محافظه‌کاران به رهبری مرشد عام، محمد بادی‌ع و نمایندگی نخی‌رت‌الشاطر و محمد مرسی» تقسیم کرده بود، از عوامل مهم در عدم توفیق اخوان المسلمین ارزیابی می‌شوند؛ همچنین، نگاهی به عملکرد یک‌ساله محمد مرسی، رئیس‌جمهور مصر از آن نشان‌دارد که وی، برنامه‌های عملی چندانی برای قانع کردن طیف‌های مختلف جامعه مصر نداشت. جامعه مصر از یک‌سو به مقتضای تحولات دموکراتیک، به جامعه‌ای چندپاره تقسیم شده و از سوی دیگر به دلیل طبیعت ذاتی انقلاب برای دگرگونی و تحول‌طلبی به‌منظور نیل به وضعیت مطلوب و بهبود ساحات مختلف زندگی، به جامعه‌ای متوقع تبدیل شده است؛ برای نمونه، «مسئله زنان که از موضوع‌های داخلی و کمتر چالش‌برانگیز بین‌المللی بود، به خواسته و تقاضای بیشتر زنان و گروه‌های حقوق بشری تبدیل شد و چالش‌هایی با نظامی سیاسی به‌وجود آورد؛ در این زمینه «اخوان المسلمین، بیانیه‌ای صادر کرد و در آن به مرسی و پارلمان تحت نفوذش دستور داد که از پذیرش بیانیه سازمان ملل درباره حقوق زنان سر باززند چراکه این بیانیه، غربی است و بنیادهای جامعه و خانواده را به‌هم می‌ریزد و آزادی که به زنان داده می‌شود، باعث فساد و بی‌بندوباری شده، مشکلاتی فراوان ایجاد می‌کند» (ذوالفقاری، ۱۳۹۱: سایت اندیشه ایرانی).

اشتباه استراتژیک دیگر مرسی این بود که وی قاعده بازی دسته‌جمعی را در قدرت رعایت نکرد و نتوانست به اجماع‌سازی در خصوص تصمیم‌های سیاسی در ابعادی گوناگون، مانند تصویب قانون اساسی و سیاست‌گذاری بپردازد تا با دستیابی به اجماع همگانی در مدیریت جامعه از گسترده‌شدن اختلاف‌ها و شکاف‌های درون جامعه مصر جلوگیری کند. دولت مرسی، درحقیقت در «تله قانون اساسی»، گرفتار شد؛ تله قانون اساسی، اصطلاحی است که به معضل «ایجاد موازنه میان اسلام‌گرایی و سکولاریسم» در جامعه مصر اشاره دارد؛ به عبارت روشن‌تر، «اسلام‌گرایان، مجبور بودند، قانون اساسی جدیدی تدوین کنند که در آن، مطابق انتظارات موجود، باید به اسلام به‌عنوان یک اصل اشاره شود؛ از سوی دیگر، در این کشورها، سکولارها پیش‌تر، قوانینی را وضع کرده‌اند؛ مانند قوانین مربوط به نهاد خانواده یا قوانین مربوط به برابری مذهبی؛ یعنی جامعه از یک‌سو انتظار دارد که

اسلام‌گرایان، قانون اساسی‌ای دارای بعد مذهبی بنویسند و ازسوی دیگر، جامعه در دوره طولانی حکومت سکولارها، رویه‌هایی را تجربه کرده و این رویه‌ها انتظاراتی را ایجاد کرده‌اند که سمت و سویی دیگر دارند؛ رویه‌هایی مانند آزادی حجاب و برابری مسلمان و غیرمسلمان؛ این وضع متناقض، موجب تأخیر در تدوین قانون اساسی جدید در مصر و تونس شده است؛ یعنی اسلام‌گرایان و حتی سکولارها، ازیک سو می‌دانند که باید اسلام را در قانون اساسی جدید بپذیرند و ازسوی دیگر، نگران حذف میراث سکولارها در جزئیات قانون اساسی هستند (سایت عصر ایران) با وجود این، دستیابی به سازوکاری که خواست دو طرف را محقق سازد، امری دشوار است؛ برای نمونه، در تونس، نخست‌وزیر از حزب اسلام‌گرای النهضة است اما رئیس‌جمهور از حزب سکولار است؛ پشت سر هر دوی اینها، نیروهای اجتماعی حضور دارند. وقتی قانون به سمت مذهبی شدن پیش‌ازحد می‌رود، نیروهای سکولار می‌توانند نیروهای اجتماعی را در اعتراض به این وضع، به خیابان‌ها بکشانند.

قانون اساسی نوشته شده در دولت مرسی، با رأی ۶۳٫۸ درصد رأی‌دهندگان مصری تصویب شد اما نکته مهم، این بود که در رفراندوم تصویب قانون اساسی، فقط ۳۳ درصد از واجدان دارای حق رأی به پای صندوق‌ها آمدند؛ یعنی قانون اساسی مورد دفاع مرسی و اخوان المسلمین، مستظهر به رأی یک سوم واجدان دارای حق رأی در کشور مصر بود. مشارکت پایین مردم مصر در رفراندوم تصویب قانون اساسی، مشروعیت این قانون را از همان آغاز مخدوش کرد (سایت جنوب ایران).

علاوه بر این، نویسندگان قانون اساسی مصر نتوانستند موازنه مطلوب میان اسلام‌گرایی و سکولاریسم را رعایت کنند و در متن قانون اساسی، آشکارا اسلام‌گرایی را برتر از سکولاریسم نشانند. اصل دوم از فصل اول قانون اساسی مصر می‌گوید که «اصول و مبادی شریعت اسلامی، منبع اصلی قانون‌گذاری» در کشور مصر است؛ براساس این اصل، مطالبه اصلی سکولارهای مصر، یعنی جدایی نهاد دین از نهاد دولت، منتفی شد و این آغاز دعوای مرسی و یارانش با سکولارهای مصر بود. اگر گروه‌های سیاسی سکولار مصر، پشتوانه اجتماعی چندانی نداشتند، اصل دوم فصل اول قانون اساسی مصر و نیز مواد مشابه دیگر در متن این قانون، دولت مرسی را دولت مستعجل نمی‌کرد؛ ولی وقتی دو جریان اسلام‌گرا و سکولار در جامعه امروز مصر، نیروهای اجتماعی قدرتمند و گسترده‌ای دارند، بدیهی است که متن قانون اساسی نمی‌تواند به‌طور صرف، مطابق نظر اسلام‌گرایان نوشته شود. اصل دوم فصل اول قانون اساسی مصر، به یک معنا، شاید مهم‌ترین اصل این قانون باشد چراکه تکلیف شکاف تاریخی دین و دولت را در جامعه مصر روشن می‌کند؛ مطابق این اصل، این شکاف باید به سود اسلام‌گرایان پر شود؛ اما نیمه سکولار و دموکراسی‌خواه جامعه مصر که نقشی بسیار مهم

در سرنگونی رژیم مبارک ایفاکرد، از همان زمان تصویب قانون اساسی تا سرنگونی دولت مرسی نشان داد که اهل خالی کردن میدان سرنوشت سیاسی مصر به سود اسلام‌گرایان اخوانی نیست. بسیاری از سکولارهای مصر، چه پیر و چه جوان، از لحاظ اعتقادی، خودشان را مسلمان می‌دانند اما از جدایی دین و سیاست (و به تعبیر دقیق‌تر، جدایی نهاد دین از نهاد دولت) دفاع می‌کنند؛ برخی از آنها مسلمان‌های دموکراسی‌خواهی هستند که با قرائت اخوانی از دین اسلام مخالف‌اند؛ برخی دیگر نیز از لحاظ اعتقادی، غیرمسلمانانی هستند که دغدغه دموکراتیک‌بودن جامعه مصر، نقطه پیوند استراتژیکشان با گروه نخست (مسلمانان دموکراسی‌خواه) است (پیشین).

از این گذشته در حوزه اقتصاد نیز که بعد مادی یا عینی راهکار بقای رژیم محسوب می‌شد و ارتباطی نزدیک با خواست‌های انقلابیون داشت، دولت مرسی عملکردی قابل قبول ارائه‌نماد. شرایط بد اقتصادی و وخیم‌تر شدن آن، پس از انقلاب، باعث شد که هواداران مرسی کاهش یابند. نیاز عامه مردم به سوخت و انرژی غذا و عدم توانایی دولت در تأمین خواسته‌ها، نارضایتی را گسترش داد و از تفوق و سیطره دولت مرسی بر عموم مردم جلوگیری کرد؛ در جامعه مصر، طبقات فرودست از جمله کشاورزان و کارگران نیز برای اعاده حقوق خود و بهبود شرایط به میدان آمده‌بودند؛ آنها تقاضاهایی درباره حداقل دستمزد، بیمه و تأمین اجتماعی داشتند اما دولت قادر نبود که این تقاضاها را تأمین کند «از زمانی که محمد مرسی و اخوان به قدرت رسیدند، آنها همان برنامه اقتصادی را پیاده کردند که جمال مبارک و کمیته سیاست‌گذاری پیش از انقلاب پیاده کرده بود. برنامه نئولیبرال‌ها با محور آزادساختن بازار و همگون و سازگار شدن فزاینده با اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، همان سیاست‌هایی بودند که نقشی محوری در روشن‌ساختن انقلاب مصر ایفاکردند؛ زیرا این سیاست‌ها به‌طور صرف، به حمله‌های خشونت‌آمیز به منافع و سطح زندگی تهی‌دستان ختم‌نمی‌شده‌اند بلکه پای سود اخوان‌المسلمین، میلیاردرهای بازمانده از نظام سابق و فرماندهان ارتش نیز در کار بوده‌است؛ این سیاست‌ها همان مطالبات نهادهای جهانی مالی و پادشاهان خلیج فارس را بازنمایی می‌کنند که مصر با پذیرش آنها به فقیرتر شدن فقرا و ثروتمندتر شدن ثروتمندان کمک می‌کند (نجیب‌سامح، ۲۰۱۳). در نتیجه گسترش فقر و عدم بهبود وضعیت اقتصادی، جوانان، کارگران و اقشار ضعیف برای بقای خویش، پیوند و اتحاد با سایر گروه‌های سیاسی مانند ارتش را برگزیدند. «اخوان‌المسلمین به رئیس‌جمهور، محمد مرسی، هرگز برنامه‌ای قابل قبول در خصوص اقتصاد مصر ارائه‌نکرده‌است؛ طی سال گذشته، شرایط اقتصادی در مصر از بد به بدتر تبدیل شده‌است. به‌نظر می‌رسد، دوره مرسی با رکورد اقتصادی در زمینه کاهش رشد GDP، کاهش ذخایر ارزی و افزایش سریع بیکاری در ذهن‌ها

بماند؛ همچنین، بازارهای سیاه، مشخصه بارز میراث اقتصادی اخوان المسلمین هستند. در تحلیل نهایی، مردم مصر در این فکرنده که مرسی و اخوان المسلمین، درسی مهم به آنها دادند و آن اینکه نان، خیلی مهم‌تر از آرمان‌ها و طرح‌هاست (هانکه، ۲۰۱۳).

علاوه بر اقتصاد در حوزه امنیت نیز، سیاست‌های دولت مرسی، با شرایط پس از انقلاب، متناسب نبود. به‌رغم آنکه نظامیان، ستون فقرات ساختار قدرت حاکمیت در مصر را تشکیل داده‌بودند، دولت مرسی از هم‌پیمانی و ائتلاف با این نهاد مؤثر و قوی، ناتوان ماند و قادر نشد، امنیت را به جامعه بازگرداند و سطح رضایت مردم را افزایش دهد. بالا رفتن خشونت‌ها و حضور مردم در خیابان‌ها و عدم بازگشت به زندگی عادی، نمایانگر عدم تشکیل دولت فراگیر از جانب مرسی بوده که نشان‌دهنده چندپارگی اقتدار مرکزی است.

در عرصه سیاست خارجی، اتحاد و ائتلاف با قدرت‌ها و دولت‌های منطقه‌ای، مؤلفه کلیدی راهکار بقای مرسی را تشکیل می‌داد. مرسی روابطی صمیمانه را با آمریکا درپیش‌گرفت و درعین حمایت همه‌جانبه از اسرائیل و پایبندی به پیمان کمپ دیوید با عربستان و قطر نیز، روابط مالی و سیاسی برقرار کرد. مرسی پیش از آنکه به تحکیم قدرت خود در داخل بپردازد، به سیاست تهاجمی خارجی روی آورد که تقابل و تضاد با ایران، سوریه و مناقشه آبی با سودان از جمله این موارد بوده‌اند. از جمله راهکارهایی که مرسی برای بقای خویش برگزید، این بود که به ائتلاف و همسویی با دیگر جریان‌های اسلام‌گرا و در رأس آنها گروه‌های سلفی روی آورد که این همراهی و همسویی، جایگاه اخوان را تضعیف کرد؛ از دیگر مسائلی که دولت مرسی با آن روبه‌رو بود، به ماهیت رابطه با اسرائیل می‌توان اشاره کرد؛ در واقع، اتخاذ سیاست در این زمینه از موارد چالش‌برانگیز بود. هرچند به دلیل ماهیت اخوان المسلمین در ضدیت و مبارزه با اسرائیل تصور می‌شد که این روابط، تیره و تار شوند؛ اما در حوزه عمل، هر دو طرف به همکاری‌های اطلاعاتی و نظامی خود ادامه دادند و قرارداد کمپ دیوید حفظ شد و مرسی، نامه‌ای دوستانه به مقام ارشد اسرائیل ارسال کرد به‌گونه‌ای که «براساس گزارش اورشلیم پست، حدود دوسوم از مردم اسرائیل در آخرین نظرسنجی‌ها گفته‌بودند که مرسی، نقشی مثبت در پایان دادن به خشونت‌ها در غزه دارد» (شارپ، ۲۰۱۳: ۷)؛ اما اتخاذ این سیاست‌ها در داخل کشور با واکنش انقلابیون تندرو روبه‌رو شد که خواهان مقابله جدی با اسرائیل بودند و بخشی از توان مرسی به پاسخگویی به این تقاضاها معطوف شد.

از منظری دیگر به این نکته باید توجه داشت که تمرکز اصلی مرسی، همواره به مسائل سیاست خارجی بود و این امر، سبب غفلت نسبی او از بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی داخلی شد. فرافکنی

مشکلات داخلی، جلب حمایت مردمی و به‌دست‌آوردن مشروعیت بین‌المللی از دلایل اتخاذ این سیاست بوده‌اند؛ در پی این سیاست بود که جناح اپوزیسیون، او را به ناتوانی در حل رکود اقتصادی و ناتوانی و بی‌توجهی در حل مشکلات داخلی متهم کرده‌است؛ ازدیگرسو، به‌رغم اعتراض‌های مردمی به رابطه با آمریکا و اسرائیل، محمد مرسی، تغییرهایی عمده در سیاست خارجی مصر، نسبت به دوران مبارک ایجاد نکرد. هرچند اولین سفرهای خارجی مرسی، نه به آمریکا و اروپا بلکه به اتیوپی، عربستان سعودی، چین و ایران بود و این امر می‌توانست نویدبخش نوعی سیاست خارجی نوین برای مصر باشد، رویکردهای بعدی مرسی نشان‌دادند که او خواهان ایجاد تحولات بنیادین در سیاست خارجی مصر نیست؛ در این میان، سیاست او نسبت به اسرائیل از همه پرسش‌برانگیزتر بود. مرسی به‌رغم حمایت از حماس، هیچ‌گاه اجازه بازگشایی کامل مرز غزه را صادر نکرد و هیچ نشانه بارزی از تیرگی روابط مصر با اسرائیل وجود نداشت. چشم‌پوشی از همه تخلف‌های اسرائیل و به‌رسمیت‌شناختن قرارداد کمپ دیوید، سیاست سرد و غیردوستانه نسبت به ایران و سیاست خصمانه نسبت به دولت سوریه، هم‌آهنگ با کشورهای غربی، از عمده‌ترین رویکردهای سیاست خارجی وی بودند که مورد حمایت گروه‌های مختلف مردم مصر نبودند (ملایی، ۱۳۹۲).

بدین ترتیب، مرسی در طول تصدی مقام ریاست‌جمهوری، نتوانست با ارائه نوعی راهکار بقای فراگیر و کارآمد، به مطالبات هیچ‌یک از دو طیف سیاسی اصلی مصر، یعنی اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها به‌صورت مثبت و فعال پاسخ دهد. از جمله شعارهایی مهم که در زمان انقلاب ژانویه ۲۰۱۱ مطرح می‌شد، سه شعار مهم «رفاه، آزادی و کرامت انسانی» بودند؛ بیشتر، گروه‌های لیبرال، این شعارها را مطرح می‌کردند که به‌دور از آرمان‌گرایی‌های ایدئالیستی، خواهان بهبود شرایط مصر از نظر توسعه اقتصادی و آزادی‌های سیاسی بودند. مرسی خواسته یا ناخواسته با بی‌توجهی به دیگر بازیگران عرصه سیاسی مصر، در واقع به دست خود، مشروعیت دولتش را از بین برد.

۳- کنترل اجتماعی دولت مرسی

براساس نظریه می‌گال، ناتوانی دولت در ارائه راهکار بقای کارآمد به تثتت و پراکندگی اقتدار و در نتیجه از دست رفتن کنترل اجتماعی می‌انجامد؛ در واقع، کنترل رفتار روزمره مردم و تأمین ارزش‌ها و هنجارهای مشترک و اجماع بر سر آن، از دیگر وظایف دولت است. در کشورهای جهان سوم، دولت برای کنترل این ارزش‌ها و هنجارها و اشاعه آنها در سطح جامعه، ناگزیر از رقابت با گروه‌های قدرتمند و متنفذ در سطح جامعه است و در واقع، دولت توان و انرژی زیادی را برای کنترل اجتماعی

به‌کارمی‌گیرد که به ضعف و ناتوانی دولت در سایر زمینه‌ها منجر می‌شود. میگردال سه شاخص را برای به‌دست‌گیری کنترل اجتماعی از سوی دولت، ضروری می‌داند؛ این شاخص‌ها عبارت‌اند از: توانایی به‌اطاعت‌درآوردن مردم، فراهم‌آوردن زمینه‌های مشارکت آنها و درنهایت، افزایش مشروعیت دولت. درزمینه مشروعیت، «یک نظرسنجی توسط مؤسسه مصری، در مارس ۲۰۱۳ نشان‌داد که تنها ۴۷ درصد مصری‌ها فکرمی‌کنند که رئیس‌جمهور مرسى، خوب کارمی‌کند؛ درحالی‌که ۷۸ درصد مصری‌ها در صد روز اول قدرت مرسى اعتقادداشتند که او خوب کارمی‌کند» (معتز الفاجری، ۲۰۱۳: ۱۰)؛ براساس این آمار، سلطه و مشروعیت مرسى، روند نزولی را طی کرده‌است. هرچند مرسى و گروه اخوان در سه انتخابات مصر توانستند بر رقبای خود، پیروز شوند و قدرت را به‌دست‌بگیرند، حکومت‌داری و حفظ حکومت برای دولت اخوان‌المسلمین، چالش‌برانگیزتر و سخت‌تر از پیروزی در انتخابات بود؛ برای نمونه، هنگامی‌که مرسى به‌جای تأکید بر شایسته‌سالاری تلاش کرد، فقط از گروه اخوان در مناصب مهم سیاسی و اجتماعی استفاده‌کند و انحصارگری را درپیش‌گرفت، گروه‌های مخالف مرسى نیز در واکنش به این امر، کمپین تمرد را به‌وجودآوردند و به جمع‌آوری امضا ضد مرسى پرداختند تا مشروعیت مرسى را زیرسؤال‌ببرند؛ درواقع با این کمپین به‌صورت نمادین رأی خود را از مرسى بازپس‌گرفتند. «معترضان در میدان‌التحریر اعتقاددارند که آقای مرسى به آنها دروغ‌گفته تا بیشتر در قدرت بماند. مخالفان می‌گویند که انتخابات را تحریم‌می‌کنند مگر اینکه رئیس‌جمهور، روند انتقال را مورد بازبینی و تجدیدنظر قراردهد» (۲۰۱۳، مجله اکونومیست)؛ در واکنشی دیگر، نهاد‌الازهر و علمای آن از برکناری محمد مرسى حمایت کردند. احمد الطیبی، شیخ‌الازهر مصر با صدور فتوایی اعلام‌کرده‌بود که برگزاری تظاهرات مسالمت‌آمیز ضد محمد مرسى، رئیس‌جمهور مصر، جایز است (شهیدی، ۱۳۹۲)؛ همچنین «ارتش، تصاویری از انبوه تظاهرات‌کنندگان معترض ضد مرسى را به کانال‌های تلویزیونی ارائه‌داد تا میزان حمایت مردمی را از عزل او نشان‌دهند؛ درحقیقت، نوعی جنگ رسانه‌ای میان ارتش و اخوان‌المسلمین درگرفت» (روزنامه‌الهیات، ۲۰۱۳، ترجمه محمدرضا ثمری)؛ این واقعیت، بیانگر این است که به‌رغم قدمت و تاریخ هشتادساله اخوان‌المسلمین و مبارزه آنها با دولت‌های جمال‌عبد‌الناصر، انورسادات و مبارک، اخوان فاقد تجربه لازم در صحنه رسمی سیاست بود که در عرصه عمل، وقتی قدرت را به‌دست‌گرفت، «توانست قدرت را به اقتدار تبدیل‌کند» (روزنامه نیویورک تایمز، ۱۹ ژانویه ۲۰۱۳).

از نظر شاخص دوم، یعنی توانایی به‌اطاعت‌درآوردن مردم نیز، دولت نتوانست قواعدی الزام‌آور برای قاعده‌مندسازی رفتار مردم و سازمان‌های مختلف به‌اجرا درآورد. در دولت مرسى، شکاف‌های

عمیق ایدئولوژیکی و سیاسی، مانع شدند که دولت بتواند رفتار مردم را به‌نظم درآورد. مرسی ازسویی نتوانست بر وزارت دفاع و نیروهای امنیتی فائق‌آید. تصمیم‌های او درزمینه قضات و اعطای مصونیت به رئیس‌جمهوری با شکست روبه‌رو شدند. انرژی و توان دولت به درگیری‌های مداوم خیابانی، معطوف شد که بازگشت به وضعیت عادی را دشوارکرد و عدم توانایی دولت در بازگرداندن مردم به خانه‌های خود و جمع‌کردن سیاست از خیابان‌ها، باز هم دولت را ناتوان‌ترساخت؛ این خشونت‌های خیابانی، به مشروعیت دولت نیز صدمه جدی واردکرد. «از نظر یک نویسنده مصری، اخوان‌المسلمین، هنوز بوروکراسی را دردست‌نگرفته‌است و من فکرنمی‌کنم که آنها بخواهند به‌طور کامل، این کنترل را به‌دست بگیرند؛ خیلی از مردم وجوددارند که بسیار مشکل‌است که آنها را به اطاعت وادارکنند؛ من فکرمی‌کنم ما برای چندین سال اغتشاش و آشوب خواهیم‌داشت که قدرت را در دولت پراکنده‌می‌سازد(شارپ، ۲۰۱۳: ۳).

علاوه‌بر ضعف دولت درزمینه حفظ و افزایش مشروعیت و جلب اطاعت مردم، دولت مرسی، همین‌طور نتوانست زمینه‌های مشارکت گسترده و فراگیر مردمی را فراهم‌آورده، از ثمرات آن بهره‌مند شود. مرسی از نهادسازی و تجهیز مردم برای تحقق اهداف دولت، ناتوان بود؛ درحقیقت، پیچیدگی و تکثر رفتارهای سیاسی مرسی باعث شد تا مردم و گروه‌های سیاسی، نسبت‌به اقدام‌های وی، بدبین باشند و به او اعتمادنکنند. «مرسی پس از کسب مقام ریاست‌جمهوری در نخستین‌گام تأکیدکرد که خود را رئیس‌جمهور همه مصریان می‌داند؛ نکته‌ای که در ماه‌های بعد نیز بارها تکرارشد و از عدم وابستگی وی به منافع و مصالح حزبی نشان‌داشت؛ باین‌حال، آنچه در یک سال گذشته رخ‌داده، روند اخوانیزه‌شدن بخش‌های مختلف دولتی و قدرت‌گیری حزب عدالت و توسعه در این زمینه بوده‌است؛ ازطرف‌دیگر درحالی‌که وی قول‌می‌داد برای بهبود شرایط اقتصادی کشور تلاش‌کند، بیشترین توجه او برای مقابله با نظام قضایی مصر صرف‌شد؛ در این باره، درست‌است که همه فعالان سیاسی، به لزوم اصلاح نظام قضایی و به‌ویژه کنارزدن بازماندگان دوره مبارک باورداشته و دارند، شیوه عمل مرسی، در جهت قدرت‌طلبی و نادیده‌گرفتن اصل تفکیک قوا تفسیرشد؛ همین رفتارها سبب‌شده‌اند که بخشی از متحدان دیروز اخوان‌المسلمین به منتقدان جدی تبدیل‌شوند، مانند تعدادی از رهبران سلفی که حتی اخوان را به خیانت و برهم‌زدن ائتلاف متهم‌کرده‌اند» (نبوی، ۱۳۹۲).

درواقع، گروه‌های سیاسی مصر در فضای پس از انقلاب به‌جای آنکه مطیع و منقاد حکومت مرسی باشند، به دلیل ضعف سنت‌های مدنی و فرهنگ مشارکتی، به تقویت و تحکیم خویش پرداختند و در عمل در برابر دولت مرسی قرارگرفتند. درحالی‌که ازیک‌سو دولت مرسی با انقلابیون

(چپ و لیبرال)، رقابت و مبارزه می‌کرد، از سوی دیگر، بازمانده‌های نظام مبارک با احیای مجدد خویش به جنبش ملی مصریان پیوستند که شرایط برای اعمال حاکمیت و تحکیم مواضع دولت مرسی، دشوارتر شد. ارتش و نظامیان، سکولارها، کمونیست‌ها، ناصری‌ها و گروه‌های سیاسی موجود به دولت مرسی تمکین نکردند و فضا را برای ادامه درگیری‌ها و نزاع‌ها آماده نگه‌داشتند. مطالبات کارگران، کشاورزان و سایر گروه‌های اجتماعی در اوضاع نابسامان اقتصادی و عدم ثبات سیاسی، دولت ضعیف مرسی را ضعیف‌تر ساخت؛ بنابراین، ضعف در ایجاد هنجارهای مشترک و اعمال کنترل اجتماعی، خود، نتیجه ناتوانی در ارائه راهکار بقای مؤثر توسط رژیم بود و دولت مرسی را به سوی سیاست بقا سوق داد که در زیر بدان می‌پردازیم.

۴- سیاست بقا و سرنگونی دولت اخوان المسلمین

ناکامی دولت اخوان در طراحی و ارائه راهکار بقای فراگیر و منسجم، مرسی را متوجه اصل اساسی بقای رژیم کرد که به طبع، در شرایط سیاسی- اجتماعی توصیف‌شده، به طور صرف با اعمال «سیاست بقا» امکان‌پذیر بود.

مرسی، طی دوره یک‌ساله حکومت خود، به منظور مقابله با شرایط و کاهش فشارهای داخلی و خارجی، اقدام‌هایی گوناگون را به‌اجرا آورد؛ از راه‌اندازی گفت‌وگوهای فراگیر ملی گرفته تا رعایت حساسیت‌های ارتش و از تلاش برای گسترش روابط خارجی و موازنه‌سازی‌های جدید گرفته تا تداوم مذاکرات با نهادهای مالی بین‌المللی برای اخذ وام؛ حتی معرفی هشام قنصلی در مقام نخست‌وزیر، به‌عنوان اقدامی برای تشکیل دولت تکنوکرات و کارآمد توسط مرسی جلب توجه می‌کرد و بیانگر این نکته بود که او در مسیری درست حرکت می‌کند؛ با این حال به‌نظر می‌رسد، یکی از مهم‌ترین عواملی که بر تعمیق و تداوم وضعیت بحرانی جاری اثر گذاشته و اقدام‌های مرسی را کم‌اثر کرده‌است، نحوه تصمیم‌گیری و رفتار وی در صحنه سیاسی بوده؛ به‌عبارت دیگر، اقدام‌های مرسی در عمل، توسط خودش خنثی شده و اعتماد لازم برای بازیگران صحنه سیاسی را ایجاد نکرده بود (نبوی، ۱۳۹۲). به گفته الفجیری اگرچه اخوان المسلمین در قالب حکومتی دموکراتیک با پشتوانه مردمی، قدرت را به‌دست گرفت، هرچه گذشت از هر دو حامی اصلی خود، دورتر شد؛ به‌گونه‌ای که نه به صدای مردم گوش می‌داد و نه به ارزش‌ها و نهادهای دموکراتیک بهایی می‌داد. حکومت منتخب که می‌بایست با تقویت ارزش‌ها و نهادهای دموکراتیک، جامعه توده‌ای مصر را به سمت مشارکت عقلانی و منسجم می‌کشاند، با اقدام‌های خود، نه تنها این نهادهای جدید را کم‌ارزش

جلوه‌داد، بلکه آنها را در قالب اعتراض‌های گسترده، مقابل خود قرارداد؛ از این نظر، ارزش‌ها و نهادهای جدید در برابر حکومت منتخب قرار گرفته‌بودند که در خواسته‌های گروه‌های سیاسی و اجتماعی مخالف، منعکس می‌شدند؛ برای نمونه، در برابر اخوان‌المسلمین، گروه‌ها و احزابی رقیب و مخالف، مانند لیبرال‌ها، سکولارها و چپ‌ها قرارداداشتند که در برابر اسلام سیاسی اخوان‌المسلمین، از دولت سکولار و بی‌طرف حمایت می‌کردند. (الفجیری، ۲۰۱۳: ۳)؛ *روزنامه الحیات* نیز نوشت: «محمد مرسی پس از اینکه به ریاست‌جمهوری رسید، انحصارطلبی را پیشه خود ساخت و اختیاراتی زیاد برای خود قائل شد؛ این امر، موجب عداوت بخشی عمده از لیبرال‌ها و حتی اسلام‌گراها با او شد» (روزنامه الحیات؛ ۲۰۱۳).

بنابراین، دولت اخوان به‌جای اتخاذ سیاست‌های نرم و کم‌هزینه سیاست‌های تهاجمی و یک‌جانبه را هدف قرارداد. مرسی تلاش کرد تا گروه‌های مختلف سیاسی را تحت کنترل خود درآورد و این اقدام را با میل به اقتدار و سرکوب از خود بروز داد. مرسی پس از آنکه نظامیان و پلیس در سینای شمالی، مورد حمله قرار گرفتند، قدرت خود را به ارتش نشان داد و تلاش کرد، رقبای سیاسی خود را از میدان بیرون‌کند. «در ۱۲ اگوست، طی حکمی، ژنرال محمدحسین طنطاوی، رئیس کل (SCAF) و وزیر دفاع و هم‌مین‌طور، سامی عنان، رئیس ستاد کل ارتش را زودتر از موعد مقرر بازنشسته کرد و ژنرال عبدالفتاح السیسی، جایگزین طنطاوی، وزیر دفاع شد؛ همچنین مرسی در پی مصادره و به‌کنترل‌درآوردن ارتش و نظامیان بود و تلاش کرد که از نظر قانونی نیز اختیارات خود را افزایش دهد؛ برای نمونه، در قانون اساسی جدید برای رئیس‌جمهور، اختیاراتی ویژه در نظر گرفت و رئیس‌جمهور را از تعقیب قضایی معاف کرد که این اقدام با واکنش تند گروه‌های مخالف، روبه‌رو شد؛ دخالت و تلاش محمد مرسی در قوه قضائیه نیز پیامدهایی منفی برای مرسی داشت، مرسی به جهت آنکه دادگاه و قوه قضائیه، از انحلال شورای قانون اساسی جلوگیری کرده بود و برای افزودن قدرت مطلقه خود، به کاستن از قدرت قضات در کشور اقدام کرد؛ تعداد قضات را کم و قضات را تهدید کرد و همچنین در مقابل خانه مسئولان قضایی، مزاحمت‌هایی ایجاد شدند؛ درواقع، مرسی اصل استقلال قوا را زیرسؤال برد؛ در پی این اقدام، اعتصاب همگانی قضات و مخالفت با دستورهای محمد مرسی، جایگاه او را نزد عامه مردم خدشه‌دار کرد.

نمونه‌ای دیگر از سیاست بقای مرسی، به‌انحصاردرآوردن قدرت بود که به‌جای تلاش برای تشکیل دولتی فراگیر و مردمی، به انحصار قدرت در درون اخوان‌المسلمین روی آورد. مرسی تغییرهایی در

کابینه به وجود آورد تا تعداد بیشتری از گروه اخوان المسلمین را به دولت وارد کنند؛ مرسی در تعیین فرمانداران ایالت‌ها نیز این‌گونه عمل کرد. «در ماه ژانویه، مرسی، هفت عضو از اعضای اخوان المسلمین را به عنوان فرماندار منصوب کرد که این اقدام به معنای آن بود که یازده فرماندار از ۲۷ فرماندار ایالت‌های مصر در اختیار اخوان المسلمین قرار می‌گرفتند؛ با اعلام این خبر، اعتراض‌ها و درگیری‌ها در شهرهای مختلف مصر به وقوع پیوستند. مرسی برای افزایش قدرت خود، بیانیه شش ماده‌ای قانون اساسی را مطرح کرد که در آن رئیس‌جمهور تا تشکیل پارلمان، قدرت مطلق می‌یافت؛ این امر با واکنش شدید مردم و گروه‌های سیاسی، روبه‌رو شد که خواهان لغو این قانون بودند. مقاومت مرسی در برابر پذیرش خواسته بیشتر مردم، از عوامل به‌خیابان آمدن مردم و تقاضای برکناری او بود؛ در واقع، مرسی به جای پیوند زدن و گره خوردن با گروه‌های مختلف مردمی و احزاب تلاش کرد تا قدرت خود و اخوان را حفظ کند.

مرسی در ادامه تلاش خود، در راستای سیاست بقا، به تفرقه‌افکنی میان شیعیان و سنی‌ها اقدام کرد: «در میانه ماه ژوئن، سخنگوی اخوان المسلمین ادعا کرد که شیعیان در برابر همه نزاع‌های فرقه‌ای مسئول‌اند؛ روز بعد، مرسی ارتباط خود را با رژیم سوریه قطع کرد؛ وی از موقعیت خود در این باره استفاده کرد و به دفاع از معارضان سوری پرداخت که روحانی سلفی، این درگیری‌ها را جهاد ضد نظام /سد معرفی کرده بود. با اعلام حمایت مرسی و گردهم آمدن آنها این حمایت‌ها تکذیب‌نشده و عده‌ای عقیده دارند که حضور مرسی به مثابه پذیرفتن یا حتی تشویق فرقه‌گرایی بود. تنش‌ها در ۲۴ ژوئن، وقتی، شیعیان در روستایی در خانه‌هایشان مورد حمله قرار گرفتند، به اوج خود رسیدند که مسئولیت این اقدام با سلفی‌های شیخیه بود و در این اقدام، مردم به طرزی وحشیانه، چهار شیعه را به قتل رساندند و پلیس، هیچ تلاشی برای مداخله انجام نداد. تعیین میزان دخالت مرسی در خشونت‌های فرقه‌ای، غیرممکن است اما دست‌کم، این موضوع آشکار شد که دولت مرسی، اراده و قصدی برای جلوگیری از این حملات نداشت (موزلی، ۲۰۱۳: ۱۷)؛ علاوه بر کشتار شیعیان، حمله به کلیسای عباسیه مسیحیان نیز گسترش خشونت‌های فرقه‌ای را تأیید می‌کند.

علاوه بر این، مرسی برای سرکوب و مطیع کردن رسانه‌های مصری، از برچسب‌زنی و اتهام، زندان، توقیف روزنامه یا رسانه استفاده کرد. مرسی اصحاب رسانه‌ای را که از او انتقاد می‌کردند، به طرف‌داری از رژیم سابق متهم می‌کرد. مرسی قانونی را با عنوان «توهین به رئیس‌جمهور» تصویب کرد که مجازات زندان را در پی داشت. «شبکه العربیه به اطلاعات حقوق بشر گزارش داد که دولت مرسی با اتهام (توهین به رئیس‌جمهور) در دویست روز اول ریاست‌جمهوری خود، چهار برابر، بیشتر از حکومت

سی ساله مبارک، افراد را زندانی کرده‌است» (موزلی، ۲۰۱۳: ۱۷).

مرسی و طرفداران او، امکانات و توانایی‌های کشور را تنها در اخوان و افراد مورد اعتماد خلاصه کرده، گمان کردند، می‌توانند از عهده مسئولیت برآیند اما در عمل، ضعفی بسیار نشان‌دادند. طارق رمضان، معتقد است که رئیس‌جمهور مرسی، می‌توانست با ایجاد قرار و رایزنی، روابط خود را با مخالفان و منتقدان بهبودبخشد یا از آنها دعوت کند تا به دولت بپیوندند؛ حتی می‌توانست آنها را برای شرکت در یک گفت‌وگوی گسترده ملی دعوت کند؛ اما وی، روش‌های خود را دنبال کرد و سبب شد، مخالفت‌ها استمرار و گسترش یابند. واقعیت، این است که مدیریت او، به گونه‌ای بود که در آن، نه تنها به صدای مردم گوش داده نمی‌شد بلکه به صحبت‌های برخی از مشاوران مورد اعتماد خود هم توجهی نشان نمی‌داد و روابط خود را به بالاترین سطوح رهبری اخوان‌المسلمین منحصر کرده بود؛ اما در سطحی بنیادی‌تر، بزرگ‌ترین ضعف او، چشم‌پوشی مطلق از چشم‌انداز سیاسی و عدم اولویت‌بندی مناسب و مشخص میان مسائل سیاسی و اقتصادی بوده‌است. مرسی در مبارزه با فساد و فقر، ناکام ماند و سوءمدیریتی فاحش را در امور اجتماعی و آموزشی، از خود نشان‌داد (رمضان، ۲۰۱۳: ۳).

در واقع، پس از سقوط مبارک، فرصت طلایی برای گروه‌های اسلام‌گرا و اسلام سیاسی، فراهم شد تا توانایی‌ها و قابلیت‌های خود را به‌نمایش بگذارند؛ اما در عمل، این فرصت از دست‌رفت زیرا همان‌گونه که می‌گدال می‌گوید: انسجام ارزشی در میان گروه‌های سیاسی در مصر وجود نداشت؛ به عبارتی، دیدگاهی مشترک درباره پی‌ریزی و ساخت نظام سیاسی جدید، موجود نبود؛ تلاش گروه‌های سیاسی در مصر، اعم از احزاب سکولار، مذهبی، سلفی و نظامیان ... برای به‌دست‌آوردن قدرت بیشتر بود که فاصله دولت و جامعه را بیشتر می‌کرد.

در ساختار جامعه شبکه‌ای، گروه‌های معارض دولت، نظیر ارتش، جوانان، الازهر، لیبرال‌ها، ملی‌گرایان و بازماندگان نظام سابق به اتحاد و ائتلاف دست‌زدند و ارتش به‌عنوان منسجم‌ترین و قوی‌ترین گروه، کودتایی را ضد مرسی ترتیب‌داد. «از دیدگاه ارتش، اخوان‌المسلمین، شریک و متحدی طبیعی در حفظ نظم به‌حساب می‌آمد که می‌توانست موقعیت ارتش را نیز حفظ کند اما به تدریج با گذشت زمان، مشارکت ارتش - اخوان، به سردی گرایید. در ابتدا اخوان‌المسلمین بیان کرده بود که مشی و سیاستی فروتنانه را در دستورکار خود قرار داده‌است. در انتخابات پارلمانی، حزب آزادی و عدالت اخوان‌المسلمین، ۴۷/۱۸ درصد از آراء را کسب کرد. با افزایش قدرت، اخوان، از شریک فروتن ارتش، به حریفی بلندپرواز تبدیل شده بود که هم در انتخابات پارلمان و هم در

انتخابات ریاست‌جمهوری توانسته بود، کنترل قدرت را به دست بگیرد؛ تا آنجا که نیروهای نظامی را در خصوص کاهش اختیارات آنها تهدید کرده بود؛ همین تندروی اخوان سبب شد تا ارتش به شکلی عملی به سیاست وارد شود (ورول، ۲۰۱۲: ۷۴). در پایان ماه ژوئن، وزیر دفاع، عبدالفتاح السیسی بیان کرد که ارتش به دلیل مسئولیت اخلاقی و میهنی خود نسبت به مردم، مجبور است، مداخله کند تا مصر را از غلطیدن در تونل تاریکی، تضاد و ستیزه، جنگ داخلی، جنایت و بی‌وفایی، نزاع فرقه‌ای و سقوط نهادهای دولتی حفظ کند (شارپ، ۲۰۱۳: ۴)؛ علاوه بر اینکه ارتش برای خود، چنین نقشی، قائل بود، معترضان مخالف اخوان المسلمین و مرسی نیز خواهان حضور ارتش بودند. «آنها روی پلاکاردهایی که با خود حمل می‌کردند، نوشته بودند، نظامیان، سخاوت به خرج دهید و کشور ما را پس بگیرید (ابیل، ۲۰۱۳: ۶).

نتیجه‌گیری

در نوشتار حاضر تلاش شد با تکیه بر نظریه می‌گدال به این پرسش اساسی پاسخ داده شود که «چرا دولت انقلابی اخوان المسلمین به ریاست محمد مرسی با سقوط زود هنگام روبه‌رو شد؟» فرضیه پژوهش، این بود که دولت ضعیف مرسی، توانایی یا اراده لازم را برای ایجاد تحول و پیشبرد سیاست‌های انقلابی در جامعه شبکه‌ای (قدرتمند) مصر، با خواسته‌های متعارض نداشت؛ در نتیجه، مقاومت جامعه شبکه‌ای و ازدست رفتن کنترل اجتماعی از سوی دولت، موجب سرنگونی دولت اخوان شد. پس از وقوع انقلاب، بر اثر فروپاشی راهکار بقا و الگوهای قدیمی کنترل اجتماعی، جامعه پرشکاف مصر با خلأ اقتدار مرکزی، روبه‌رو شد و نیروهای سرکوب‌شده، تحت حاکمیت رژیم استبدادی مبارک، آزاد شدند و گروه‌های مختلف اسلام‌گرا، لیبرال، سکولار، ارتش و ... در صدد تقویت راهبردهای بقای و افزایش اختیارات و گستره کنترل اجتماعی خود برآمدند؛ در این میان، گروه‌های اسلام‌گرا و در رأس آنها اخوان المسلمین در منازعه با سایر گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی اگرچه در ابتدا توانستند گوی سبقت را از رقیبان برابند و بر اریکه قدرت تکیه‌زنند، در ادامه، دولت مرسی نتوانست با عرضه راهکار بقای (صورت‌بندی معنایی و مادی) همه‌پذیر و منسجم، به تعادل و توازن با سایر نیروهای اجتماعی دست‌یابد و نیروهای سیاسی مصر را که ترجمان جامعه متکثر و پرشکاف مصر هستند، زیر چتری واحد گرد آورد.

دولت اخوان با مهم‌ترین و تأثیرگذارترین سازمان‌ها و بازیگران سیاسی - اجتماعی جامعه شبکه‌ای مصر، یعنی نهاد ارتش و نیروهای امنیتی، دستگاه قضایی، نهاد مذهبی الازهر، جوانان، زنان، گروه‌های

مختلف فرقه‌ای و قومی و...، اختلاف و نزاع پیدا کرد؛ در چنین وضعیتی، روی آوردن به سیاست بقا (انحصارگرایی سیاسی، سرکوب مخالفان و...)، عملی‌ترین و فوری‌ترین گزینه پیش روی مرسی بود. گزینه‌ای که البته با اعمال کنترل اجتماعی به شیوه قانونمند (مبتنی بر مشروعیت، مشارکت و اطاعت مردم) سازگاری نداشت؛ با این وصف، در شرایطی که جامعه مصر، به شدت قطبی شده بود و طیف اسلام‌گرایان و غیراسلام‌گرایان، رودرروی یکدیگر قرار گرفته بودند و شرایط بد اقتصادی نیز به تضادها و کشمکش‌های سیاسی دامن می‌زد، ائتلاف بخشی عمده از گروه‌های مدنی با ارتش، زمینه‌ساز وقوع کودتای ژوئن ۲۰۱۳ شد؛ بنابراین، دولت اخوان به رهبری مرسی، «دولتی ضعیف» بود که توانایی سازماندهی، اداره و کنترل حیات سیاسی - اجتماعی «جامعه شبکه‌ای» مصر را در محیط پرکشمکش پس از انقلاب نداشت.

منابع

۱- منابع فارسی

- پورسعید، فرزاد (۱۳۹۰)؛ «بررسی مقایسه‌ای انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر»، پژوهشکده مطالعات راهبردی؛ دوره چهاردهم، ش ۵۲.
- ثقفی عامری، ناصر (۱۳۹۰)؛ «جایگاه ارتش در مصر جدید: رویکردها و تحلیل‌ها»، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی؛ گروه مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس.
- جودکی، حجت‌الله (۱۳۹۰)؛ «فراز و فرود شیعیان مصر»، مجله مهرنامه؛ ش ۱۱، اردیبهشت.
- حاجی ناصری، سعید و سید ابراهیم اسدی حقیقی (۱۳۹۱)؛ «واکاوی نقش طبقه متوسط جدید در جنبش اجتماعی مصر»، فصلنامه روابط خارجی؛ سال چهارم، ش ۴.
- دلاوری، ابوالفضل (۱۳۸۷)؛ «درآمدی نظری بر حل منازعات سیاسی»، فصلنامه سیاست؛ ش ۷، پاییز.
- سخاوتی، نصرالله (۱۳۸۹)؛ جنبش‌های اسلامی معاصر شمال آفریقا، انتشارات چاپ و نشر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- سمیعی اصفهانی، علیرضا (۱۳۸۷)؛ «مناسبات جامعه و دولت در عصر قاجار»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی؛ دوره سی‌وهشتم، ش ۳.
- صالحی، سید جواد و دیگران (۱۳۹۱)؛ «طبقه متوسط جدید و چالش‌های سیاسی حکومت مصر از دهه ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۱ میلادی»، مطالعات جهان اسلام؛ سال اول، ش ۱.
- عباسی، اکرم (۱۳۵۸)؛ «مطالعه تطبیقی دو گذرگاه ژئواستراتژیکی تنگه هرمز و کانال سوئز از دیدگاه جغرافیای سیاسی»، نشریه رشد آموزش جغرافیا؛ ش ۷۴، بهار.
- فولادی، محمد (۱۳۷۳)؛ «نگاهی به جنبش‌های اسلامی در مصر»، نشریه معرفت؛ ش ۸، بهار.
- کامیانا، ژوئل (۱۳۷۷)؛ «دولت جامعه مدنی و اسلام‌گرایی در خاورمیانه: بررسی تجربه مصر»، اطلاعات سیاسی اقتصادی؛ ترجمه حمید احمدی، ش ۱۲۷ و ۱۲۸.

- کریم‌نیا، حمید (۱۳۸۱)؛ «موقعیت مصر در مواجهه با سنت و لیبرالیسم»، *فصلنامه مطالعات آفریقا*؛ بهار و تابستان، شماره ۱۹.
- مستوفی‌الممالکی، رضا (۱۳۸۱)؛ «جهان اسلام و نحوه توزیع سرزمین‌ها و جمعیت اسلامی»، *فصلنامه علمی - پژوهشی علوم اسلامی دانشگاه الزهراء*؛ سال دوازدهم، ش ۴۳.
- موسوی‌الحسینی، اسحق (۱۳۸۷)؛ *اخوان‌المسلمین، بزرگ‌ترین جنبش اسلامی مصر*؛ ترجمه سید هادی خسروشاهی؛ انتشارات اطلاعات.
- نبوی، سید عبدالامیر (۱۳۸۹)؛ «نقش جوانان در خیزش نوین مردم مصر»، *فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام*؛ ش ۴۴.
- نیاکویی، امیر و ضیاءالدین صبوری (۱۳۹۰)؛ «احزاب و فرهنگ‌های سیاسی مختلف در مصر با تأکید بر جریان‌ات اسلام‌گرا»، *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*؛ دوره نخست، ش ۱.
- ملائی، اعظم (۱۳۹۲)؛ «دلایل شکست مرسی در مصر»، *پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه*؛ ۱۷ تیر ماه. سایت مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
fa.cmess.ir/view/tabid/127/articled/2112/.aspx
- یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۰)؛ «تحولات جهان عرب. صورت‌بندی قدرت و هویت در خاورمیانه»، *فصلنامه مدیریت راهبردی*؛ سال چهاردهم، ش ۲، تابستان، شماره مسلسل ۵۲.

۲- منابع انگلیسی

- Abdel-Fattah Mady, ((2013) "Egypt troubling transition to democracy," Center for Middle East ... World," *Indiana Journal of Global Legal Studies*, Vol. 20, Issue 1
- Ashok swain (2001), *social networks and social movements using northern tools to evaluate southern protests*. department of peace and conflict research. uppsala university.
- D Workin, Anthon, *Egypt's Hybrid Revolution: a bolder Eu Approach*. efr.eu2013.
- El fegiery, Moataz. (2013), " the new liberal's: can Egypt's civil opposition save the revolution?", *FRIDE*.

- Hanke, Steve (2013) "Morsi's financial legacy: black market and a shameful economic record". *Financial post*. July 9.
- Kenn, David (2013) "insider accounts are shedding new light on the 18 days that brought down a pharaoh". *Foreign policy*. January 24, 2013.
- M. Sharp, Jeremy (2013), "Egypt: Background and u.s. Relations". June 27,
- M. Dorsey, James. (2013), "Egypt's third way. a blend of Islamism and militarism". *Ris commentaries*.
- Migdal, Joel (1988). "Vision and practice: the leader, the state, and the transformation of society". *international political science review*.
- Migdal, Joel, S (1988), *Strong Society and Weak States; State-Society Relationship and state capabilities in third world*, Princeton university press.
- Moya noseley. (2013), The decline of Morsi. *Political Review*. August.
- Musl, Fatih. *Strong state vs weak society*. Georgia state university.
- Saba, Mahmood (2011). "The architects of the Egyptian revolution". *The Nation*. 2011 Feb 14.
- Steinvort, Danial (2012), "God have mercy upon us: Egypt's choice between Islamism and the old-guard". *Spiegel.de*. June, 12, 2012.
- T. Russel, Marce (2005). "Joel Migdal's the state in society and Vivien Shue's the reach of the state". *state society approach*.
- Varol, Ozano, (2012), "the democratic coup d'etat". *Harvard International Law Journal*. vol, 53. number 2.

۳- منابع الکترونیکی

- اسدی، علی اکبر (۱۳۸۹)؛ «تحولات سیاسی مصر، رویکردها و پیام‌های منطقه‌ای»، مرکز تحقیقات استراتژیک؛

<http://www.csr.ir/departments.aspx?depid=44&&abtId=06&&semid=2290>

- اسلامی، علی (۱۳۹۲)؛ «تحلیل ناکارآمدی اخوان المسلمین در شمال آفریقا»؛ نشانی سایت باشگاه اندیشه: <http://www.bashgah.net/fa/>

- جودکی، حجت‌الله (۱۳۹۲)؛ «نقش و جایگاه الازهر در صحنه سیاسی مصر و رقابت با اخوان»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح؛ نشانی سایت: <http://peace-ipsc.org/fa/>
 - صفوی، سلمان (۱۳۸۹)؛ «تحلیل عوامل سقوط مبارک»، مرکز مطالعات بین‌المللی صلح؛ نشانی سایت: <http://peace-ipsc.org/fa/>
 - فیرحی، داوود (۱۳۹۱)؛ «نگاهی به دستگاه فکری اخوان المسلمین»، آکادمی مطالعات ایرانی لندن؛ نشانی سایت: <http://iranianstudies.org/fa>
 - نبوی، عبدالامیر (۱۳۹۲)؛ «آیا محمد مرسی اخوان را قربانی قدرت می‌کند؟ سقوط زودهنگام آقای رئیس‌جمهور»، سایت دیپلماسی ایرانی؛ نشانی سایت: <http://www.irdiplomacy.ir/>
 - نجیب، سامح (۱۳۹۲)؛ «انقلاب و ضدانقلاب در مصر»؛ ترجمه مرتضی سامانپور؛ برگرفته از پایگاه بین‌المللی همکاری‌های خبری شیعه؛ نشانی سایت: <http://shafaqna.com/Persian/>
 - میرانی، عبدالرحمن (۱۳۹۲)؛ اخوان المسلمین مصر و رسانه، ویژه‌نامه تحولات مصر، پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح؛ سال دوم، ش ۱۱؛ نشانی سایت: <http://www.islahweb.org>
 - هویدی، فهمی (۱۳۹۲)؛ مقاله انتقادی فهمی هویدی از فضای سیاسی مصر و اخوان‌هراسی، الشرق؛ پایگاه بین‌المللی همکاری‌های خبری شیعه؛ نشانی سایت: <http://shafaqna.com/Persian/>
 - سایت جنوب ایران
- www.jounoobeiran.com
<http://www.economist.com> . H (2013). *Egypt's revolution* . Dark day's,

The Failure of Ekhvan Al- Muslemin Government after 2011 Revolution in Egypt: An Sociological Approach

Samiee Esfehani, A.R. ^{1*}
Dehghan, H. ²

Received on: 04/09/2014
Accepted on: 09/03/2014

Abstract

Collapse of Egyptian's old system and Mubarak's 30 years government, was making the hopes in the mind of revolutionaries that goals of revolution will be available. Holding free election was one of these goals that with electing mohammed morsi from muslim brotherhoods for presidential office was accomplished. However, after a year, the elected president Mohammed morsi was faced with the protests of opposing groups was throwing out by army that was protected by the people. Now, the main question of this essay is that what were the reasons and grounds of early overthrow of Muslim Brotherhood's government and taking political power on hands by the military? The research try to explain this question from the political sociology approach, to put to use Jol.s. migdal's theory about weblike society and weak state and to take in mind reflexive relationship between state-society. The method of this research is quantitative study with use of library-document technique.

Keywords: Ekhvan Al- Muslemin, 2011 Revolution, Egypt.

1* . Assistant professor, Faculty of political science, University of Yasouj.

(Corresponding Author: asamiei@yu.ac.ir)

2 . Ph.D student, Faculty of political science, University of Yasouj.